الباب الرابع و العشر من الواحد الخامس فی بیان ان المطهرات…

حضرت باب

اصلی فارسی



## **الباب الرابع و العشر من الواحد الخامس** فی بیان ان المطهرات انواع و هی النار و الهواء ثم الماء و التراب ثم کتاب الله ثم النقطة و آثارها ثم ما قد ذکر الله علیه ستة و ستین مرة و ما یجففه الشمس و ما یتبدل کینونیته ثم کل من یدخل فی ذلک الدین فاذا یطهر و کل ما نسب الیه ثم ما نزل من ایدی غیر اهل ذلک الدین الی ایدی اهل الدین فان قطع النسبة عنهم و اثبات النسبة الیهم یطهره.

ملخص این باب آنکه خداوند عالم از فضل و جود خود امر بمطهریت مظاهر معدوده فرموده که اگر نفسی کل ما علی الارض را فدا میداد سبیلی بر یکی از آنها نداشت و کل بامر الله من عند الشجرة از مطهرات گشته که حق واقع امر الله مطهر است نه نفس شیئ بلکه شیئ عرشی است از برای آن امر که آن امر بآن شیئی ظاهر میگردد

کسی که کلام او موجد مطهرات است ببین که در حق عناصر جوهریه که مدل علی الله هست چه میگویند اگر بمذهب خود هم حکم میکردند سخنی بر ایشان وارد نمیآمد ولی خود از شدت احتیاط از بسکه آب استعمال میکند مرکب میگردد ولی بر حکم نفسی که کلام او مطهر ماء است راضی نمیشود که حکم طهارت کند مثل اون مثل نفسی است که قتل سید الشهداء - علیه السلام - را متحمل میشود ولی سؤال از دم بعوضه میکند این است حد این خلق حیوان اگر چه اسم حیوانیت هم لایق نیست بایشان زیرا که حیوان ضرر بنفسی نمیرساند ولی اینها ظاهر است که چه میکنند

خداوند امر فرموده باین مطهرات تا اینکه دلیل باشد از برای طهارت ”من یظهر الله“ و ادلا عز او ولی کی است که نظر بثمره و مراد خداوند فرماید اگر کور قرآن میکردند امر باینجا نمیرسید کور بیان هم خداوند عاقبت ایشان را حفظ کند که از مقصود محتجب نمانند تا بر آن امری وارد نسازند و الا شئون دین در هر ظهوری در جای خود حق است

مثل آنکه ظهور رسول الله - صلی الله علیه و اله - که شد هر کس داخل دین اسلام شد شئون آن را دارد ولی نظر کن بچیزی که این شئون در ظل آن واقع میشود که ایمان باو باشد این است که هر کس شأنی را گرفته و از مبدأ محتجب مانده اگر علم بمبدأ از برای کسی هست و بعمل باو موفق گشت شئون دینیه و دنیویه در آن ظهور از برای اوهست و الا فانی میگردد کانه لم یکن من قبل فی کتاب الله شیئا

و مظاهری که مطهر است اول ایمان ببیان است که مبدل میفرماید جسد او را بطهارت و ثانی نفس خود کتاب الله هست همین قدر که تلقاء آیۀ از آن واقع شد شیئی که عینیت در او نباشد طاهر میگردد ثالث اسم الله هست که شصت و شش مرتبه که الله اطهر بر شیئی خوانده شود طاهر میگردد چهارم قطع نسبت از غیر اهل بیان و وصل آن باهل بیان است پنجم شجرۀ حقیقت است در یوم ظهور او و کل آثار او ششم عناصر اربعه است هفتم شمس است هشتم ما یبدل کینونیة که کل اینها در وقتی است که عینیت در آن نباشد

و دمی که از دهن میآید بواسطه خلال یا مسواک اذن داده شده و عفو شده ولی در هر حال خداوند دوست میدارد مطهرین را و هیچ شأن در بیان احب نزد خداوند نیست از طهارت و لطافت و نظافت و پای حیوان که در بارش راه رود و داخل در حجره گردد عسر آن برداشته شده و خداوند در بیان دوست نمیدارد که شاهد شود بر نفسی دون روح و ریحان را و دوست میدارد که کل با منتهای طهارت معنوی و صوری در هر حال باشند که نفوس ایشان از خود ایشان کره نداشته باشد چگونه و دیگری و بأسی نیست بر نفس مصلی اگر شعر حیوانی نزد او باشد مثل اسبابی که از فرنگ میآورند و دسته های عاج و استخوان و امثال آنها کل اینها از برای این است که مردم در سعه رحمت خدا باشند لعل یوم ظهور حق شاکر شوند او را بر احکام قبل او

نه اینکه از برای یک شعری احتیاط کنند و نماز خود را اعاده کنند ولی حین فتوی بر محقق دین پروا نکنند چنانچه هر کس در کور قرآن قبل بود این معنی را مشاهده نمود کل آنهائی که بر اهل بیت ظلم نمودند مراعات دقایق دین را مینمودند و همچنین در کور بیان هر کس بوده بمنتهای کمال این مطلب را مشاهده نموده که از برای یک مسئله جزئی فروع هزار بیت نوشته ولی در جای تصدیق حق که اصل دین باون ثابت میگردد اگر ننوشته بود نفس حیوانی بود بلا موذی و حال آنکه خلاف بر حق نوشته

باین چیزها خود را از حق محتجب نداشته و مغرور باین تقدسها نگشته که عند الله هباء منثورا میگردد الا وقتی که مقترن شود بایمان بحق گاه هست در پیش در علم اصول مخترع پانصد هزار بیت انشاء میکند که کل شئونات احتیاط دین خود را ملحوظ داشته ولی در تصدیق خدا و آیات او تأمل میکند و اگر نفس تأمل بود وجود خود را باطل کرده بود ولی اکتفا نمیکند و بر کسی که کلمۀ توحید که اصل دین است از بحر جود او طالع میگردد کسب میکند آنچه که قلم حیا میکند از ذکر اون

ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند اقلا بهر جا که عروج میکنید در مثال نفس حیوانی واقع شوید که ضرر بنفسی نرسانید اگر نفع نتوانید رساند لعل یوم ظهور حق کسب نکنید آنچه که دین شما را بر باد دهد و خود ملتفت نشوید که این است وصیت حق بکل و اگر کسی عمل کند در هیچ حال ضرر نبیند زیرا که آن شمس حقیقت عفو و غفران او شامل است کل خلق را همینقدر که شاهد نشد بر نفسی دون اظهار حب خود را از او لعل از بحر جود و فضل خود او را داخل بایمان بخود فرماید و منت گذارد بر او بذکر او اگر چه خود خبر نشود چنانچه در حین جزا در این قیامت نفوسی که از ایشان چیزی ظاهر نشده بود نقطۀ حقیقت ایشان را جزا داد بآیات خود و حال آنکه یکی در بحر بود و یکی در بر خدا دانا است که کی او خبر شود از جزای حق او را و الله یجزی المحسنین.

